



۲۰۲۰/۰۸/۲۳



هارون یوسفی

خرگري

آنکه ویران کرد، دایم قهرمانش ساختیم
چتر خود بالا نموده سایبانش ساختیم
کاغذِ دزدِ انار و سیب و توت و کیله را
چشمِ پُتِ امضاء نموده باغبانش ساختیم
زادگاهی را که در وصفش بیانم عاجز است
هی! بهاران بود و بیهوده خزانش ساختیم
آن که بود هفتاد ساله، اندکی هم بیشتر
جعل شد اسناد او و ما جوانش ساختیم
آنکه گفتا: شیر استیم و همه شیریم، شیر
داخلِ مرغانچه کرده ماکینانش ساختیم
عه ای را که به حرف ما لجاجت کرده بود
راهی «شودا» و «قولِ اوچکان»ش ساختیم
درگذشته لقمه نانی بر سرِ هر سفره بود
با «جهاد» و «حزب» خود بی‌آب و نانش ساختیم

مادر و همشیره ها و دختران خویش را
ظلم کرده در سرشان بی زبانش ساختیم

این وطن در آن بهاران شهره آفاق بود
ما و تو امروز منفور جهانش ساختیم

یک زمانی مردمان، با ویژه داخل می شدند
حاليا بی صاحبیم و رایگانش ساختیم

پیش چشم از خود و بیگانه در این سرزمین
شاش و گه کردیم و آخر یک قرانش ساختیم



برای مطالب بیشتر این نویسنده، اینجا را کلیک کنید